

# The Wilāya Interior of Quran and The Traditions Which Interpret the Ayāt to Imams' Virtues

## Research Article

Emamat Pajouhi  
Tenth Year, Vol. 2  
Autumn & Winter 2020  
DOI:10.22034  
jep.2021.200058.1103  
jep.emamat.ir



Mehdi Arasteh<sup>1</sup> / Fath-Allah Najjar Zadegan<sup>2</sup>  
Abd-Al-Hadi Masudi<sup>3</sup> / Mohammad Hasan Ahmadi<sup>4</sup>

## Abstract:

A short glance at the Shiite Hadith heritage puts forward a large volume of traditions which by the purpose of exhibiting of Wilāya interior of Quran interpret the Quranic verses to Imams' virtues. This kind of tradition became a distinguished symbol of the Shiite Tafsir legacy. At least, there is a discrepancy between these traditions and others in large number. Therefore, the validity of these traditions is not recognized. Even on the basis of Shiite theological principles, the comprehension and analysis of these traditions always accompanied by difficulty. Thus, some Shiite scholars had many troubles confronting these traditions: some did not comment and just quoted them in their books, and others were confused in reception and explanation of the traditions in different and even opposite views. In this paper, we try to show the correlation of the Wilāya interior of the Quran with the fundamental virtue of the Imams, through the revision of the Wilāya interior of the Quran and within the accepted Shiite theological principles. Thus, we investigate the proving of the Wilāya interior of the Quran and the characteristics that should be considered in the analysis of this revision.

**Keywords:** Wilāya, Interior of the Quran, Ta'wīl, Tawīl Traditions.

---

1. PhD Candidate, University of Tehran (Corresponding Author). magid618@gmail.com

2. Professor at the University of Tehran. najjarzadegan@ut.ac.ir

3. Associate Professor, University of Quran and Hadith. ah.masooudi@gmail.com

4. Faculty Member, University of Tehran. mhahmadi23@gmail.com

# الباطن الولائي للقرآن والروايات المأولة للآيات الخاصة بمقام الأئمة عليهم السلام

مهدي آراسته<sup>١</sup> / فتح الله نجار زادگان<sup>٢</sup>

عبد الهادي مسعودي<sup>٣</sup> / محمد حسن أحمددي<sup>٤</sup>

مقالة محكمة

امامت پژوهشی  
السنة العاشرة  
العدد الثاني، خريف  
وشتاء سنة ٢٠٢٠  
jep.emamat.ir



## ملخص

إن إلقاء نظرة عابرة على التراث الروائي الشيعي يبين لنا الكم الهائل من الروايات الخاصة بالآيات القرآنية التي تتضمن باطناً ولائياً للقرآن الكريم ممّا حدا ببعضهم إلى تأويل الآيات التي تتناول منزلة الأئمة عليهم السلام ومقامهم إلى حدّ يمكن القول بأنّ هذا النوع من الروايات أصبح رمزاً بارزاً لمجموعة الروايات التفسيرية الشيعية.

ونلاحظ وجود عدد لا بأس به من تلك الروايات التي لا تنسجم مع الروايات الأخرى، وبالتالي فإن فهم تلك الروايات ومعرفة تفاصيلها يُعدّ تحدياً بالفعل، بل إنّ فهم مثل هذه الروايات وتحليلها صعب وعسير حتى بالاستناد إلى المبادئ الكلامية عند الإمامية أيضاً وقد أُجبر ذلك علماء الشيعة على السكوت والتغاضي عند مواجهتهم لتلك الروايات أو تحليلها وشرحها والاكتفاء بنقلها كما هي من مصادرها السابقة إلى المصادر اللاحقة، أو الوقوع في مواجهات بين الآراء المختلفة أو المتعارضة أحياناً عند تحليلها أو الاتفاق عليها. وفي هذه المقالة وضمن إطار المبادئ الكلامية المتفق عليها لدى الإمامية، سنحاول الخوض في خصائص الباطن الولائي للقرآن الكريم على أساس تحليل الروايات المأولة لآيات القرآن الخاصة بمقام الأئمة عليهم السلام، وإيجاد الانسجام بين الباطن الولائي للقرآن والشأن الأصلي للأئمة الطاهرين عليهم السلام في ضوء النظام الديني، فنكون بذلك قد وصلنا إلى نتيجة مهمة هي فهم الأصول والخصائص الضرورية في تحليل هذه المسألة من خلال إثبات الباطن الولائي للقرآن.

**الكلمات الدلالية:** الولاية؛ باطن القرآن؛ التأويل؛ الروايات التأويلية.

١. طالب دكتوراه في جامعة طهران (الكاتب المسؤول): magid618@gmail.com

٢. أستاذ في جامعة طهران: najarzadegan@ut.ac.ir

٣. طالب مساعد في جامعة القرآن والحديث: ah.masooudi@gmail.com

٤. عضو الهيئة العلمية في جامعة طهران: mhahmadi23@gmail.com

# باطن ولایی قرآن و روایات تأویلگر آیات به مقامات ائمه علیهم‌السلام\*

مقاله پژوهشی

دوفصلنامه علمی-پژوهشی  
امامت پژوهی، سال دهم  
شماره دوم، شماره پیاپی ۲۸  
پاییز و زمستان ۹۹  
صفحه ۹ - ۴۴

jep.emamat.ir

DOI:10.22034/jep.2021.200058.1103



مهدی آراسته<sup>۱</sup> / فتح‌الله نجارزادگان<sup>۲</sup>

عبدالهادی مسعودی<sup>۳</sup> / محمدحسن احمدی<sup>۴</sup>

## چکیده

نگاهی گذرا به تراث روایی شیعه، حجم قابل توجهی از روایات ناظر بر آیات قرآنی را پیش روی ما می‌نهد که با هدف بازنمایی باطن ولایی قرآن، دست به تأویل آیات به مقامات ائمه علیهم‌السلام زده‌اند؛ تا جایی که گویی این نوع روایات، به عنوان نمادی برجسته برای مجموعه روایات تفسیری شیعه درآمده‌اند. دست‌کم در خصوص شمار چشمگیری از این‌گونه روایات، نوعی ناهمگونی با سایر روایات دیده می‌شود. در نتیجه، درک و پذیرش آنها گاه با چالش روبه‌رو بوده است. حتی بر پایه مبانی کلامی امامیه نیز، فهم و تحلیل این دست از روایات، همواره با صعوبت و درهم‌تنیدگی همراه بوده است؛ به‌گونه‌ای که دانشوران شیعه در مواجهه با این روایات، یا تحلیل و تشریح آنها را با سکوت برگزار کرده و به نقل صرف آنها از منابع پیشین به منابع پسین بسنده کرده‌اند و یا میان معرکه‌ای

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۶/۲۰.

۱. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛

magid618@gmail.com

۲. استاد، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، تهران، ایران؛

najarzadegan@ut.ac.ir

۳. دانشیار گروه تفسیر دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران؛ ah.masoudi@gmail.com

۴. دانشیار، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران؛ mhahmadi23@gmail.com

از آرای گوناگون و گاه متعارض، در پذیرش و تحلیل آنها گرفتار آمده‌اند. در این مقاله، در چارچوب مبانی کلامی پذیرفته شده امامیه، در پی آنیم تا با واکاوی ویژگی‌های باطن ولایی قرآن بر پایه تحلیل روایات تأویلگر قرآن به مقامات ائمه علیهم‌السلام، همبستگی باطن ولایی قرآن با شأن بنیادی ائمه طاهرین علیهم‌السلام را در نظامواره دین بر نمایانیم. نتیجه این‌که، ضمن اثبات باطن ولایی قرآن، اصول و ویژگی‌هایی را که لحاظ آنها در تحلیل این بازنمایی بایسته است، بررسی کرده‌ایم.

**کلیدواژه‌ها:** ولایت، باطن قرآن، تأویل، روایات تأویلی.

## درآمد

دسته‌ای از روایات گزارش شده از ائمه اطهار علیهم‌السلام، به تبیین اوصاف و ویژگی‌های قرآن و کلیات معارف آن پرداخته‌اند. در شماری از این روایات، بر این نکته تأکید شده است که باطن قرآن کریم و ستایش‌های به‌کاررفته در آیات، با مقامات اهل بیت علیهم‌السلام پیوندی تنگاتنگ و ناگسستنی دارد. تنها برای نمونه به یادکرد این دو روایت بسنده می‌کنیم:

۱. امام باقر علیه‌السلام به محمد بن مسلم می‌فرماید:

یا محمد! إذا سمعت الله ذكراً أحداً من هذه الأمة بخير فنحن هم و

إذا سمعت الله ذكراً قوماً بسوءٍ ممن مضى فهم عدونا<sup>۱</sup>.

۲. امام صادق علیه‌السلام نیز ضمن حدیثی طولانی به ابوبصیر می‌فرماید:

... ما من آية نزلت تُقودُ إلى الجنة ولا تذكر أهلها بخيراً إلا وهي فينا

وفي شيعتنا وما من آية نزلت تذكر أهلها بشيراً ولا تسوق إلى النار إلا

وهي في عدونا ومن خالفنا...<sup>۲</sup>.

بر اساس آنچه از روایات اهل بیت علیهم‌السلام برمی‌آید، ایمان به ظاهر و باطن قرآن در کنار هم موجب سعادت حقیقی خواهد بود و هرگز نمی‌توان با تمسک به یکی، از دیگری دست شست:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ آدَمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ هِشَامِ

عَنِ الْهَيْثَمِ التَّمِيمِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: يَا هَيْثَمُ التَّمِيمِيُّ! إِنَّ

قَوْمًا آمَنُوا بِالظَّاهِرِ وَكَفَرُوا بِالْبَاطِنِ فَلَمْ يَنْفَعُهُمْ شَيْءٌ وَجَاءَ قَوْمٌ مِنْ

بَعْدِهِمْ فَأَمَنُوا بِالْبَاطِنِ وَكَفَرُوا بِالظَّاهِرِ فَلَمْ يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ شَيْئاً وَلَا

إِيمَانٌ بِظَاهِرٍ [إِلَّا بِبَاطِنٍ] وَلَا بِبَاطِنٍ إِلَّا بِظَاهِرٍ<sup>۳</sup>.

براین اساس، پذیرش معنای باطنی یادشده در روایات، هرگز به معنای کنار نهادن

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر، ۱/۱۳۱.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۸/۳۶.

۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۱/۵۳۷، ح ۵. نیز رک: همان، ۱/۵۲۶، ح ۱.

ظاهرآیه نخواهد بود و این از مرزها و نقاط اصلی افتراق تأویل شیعی با تأویل برخی فرق دیگر و جریان‌های تأویل‌گرا است.

با این همه، تحلیل باطن قرآن و روایات تأویل‌گر آیات قرآنی به مقامات ائمه علیهم‌السلام که بخش چشمگیری از تراش روایات تفسیری شیعه را به خود اختصاص داده، به دلیل ویژگی‌هایی چون دیریابی معانی و مقاصد، آسیب‌پذیری بیشتر و مسیر پرچالش ترنقل نسبت به سایر روایات، مستلزم نظر داشت ویژگی‌ها و اصولی است که می‌توان با لحاظ دقایق و ظرافت‌های نهفته در خود همین دست از روایات، در پی واکاوی آنها برآمد. در این جا تذکار این نکته نیکو است که روایات تأویلی مورد بحث این مقاله، تنها آن دسته از روایاتی است که آیات قرآنی را به مقامات ائمه علیهم‌السلام تأویل نموده‌اند.

## ۱. این همانی تأویل و بطن

برخی روایات صحیح‌السند، باطن قرآن را همان تأویل آن معرفی کرده‌اند؛ از جمله حدیث صحیح‌السند زیر:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ»؛ فَقَالَ: ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَبَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ ...<sup>۱</sup>

فضیل گوید: از ابوجعفر [امام محمد باقر] علیه السلام درباره این روایت: «هیچ آیه‌ای از قرآن نیست، مگر این که برای آن ظهری و بطنی است» سؤال کردم؛ فرمود: ظهران تنزیل آن است و بطن آن تأویل آن ...

از این روایت که معتبر و صحیح‌السند است،<sup>۲</sup> استفاده می‌شود که صدور روایت

۱. همان، ۱۹۶/۱، ح ۷ و ۲۰۳/۱، ح ۲.

۲. در این روایت ضمن وجود اتصال در سند، رجال سند، یعنی محمد بن حسین بن ابی‌الخطاب، محمد بن اسماعیل بن بزیع، منصور بن یونس بزرج و عمر بن اذینه، همگی از ثقات هستند. رک: خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال‌الحديث، ۱۵/۲۹۰-۲۹۱، ۸۹، ۹۵ و ۳۵۳-۳۵۴ و ۱۵۷/۲۲ و ۱۸/۱۳ و ۳۳۵.

مورد سؤال و وجود ظهر و بطن برای آیات قرآن، در آن زمان قطعی و مسلم بوده است. از این رو، امام علیه السلام در پاسخ سؤال فضیل، معنای ظهر و بطن را بیان نموده‌اند و دربارهٔ صدور آن و اصل وجود ظهر و بطن برای قرآن، سخنی نفرموده‌اند. بنابراین، دلالت روایت بر وجود بطن برای قرآن از یک سو و این همانی بطن و تأویل از دیگر سو، مطلبی است آشکار. روایات دیگری با مضمون مشابه که این روایت را تأیید و تقویت می‌کنند، در برخی منابع روایی گزارش شده است.<sup>۱</sup>

هم‌چنین صحیح‌ه اسحاق بن عمار صیرفی که از اجلاء اصحاب امام صادق و امام کاظم علیه السلام است، آن‌گونه که صفار آن را در بصائر گزارش کرده، تأویل را چنین توصیف کرده است:

إِنَّ لِلْقُرْآنِ تَأْوِيلًا فَمِنْهُ مَا قَدْ جَاءَ وَمِنْهُ مَا لَمْ يَجِئْ فَإِذَا وَقَعَ التَّأْوِيلُ فِي زَمَانٍ إِمَامٍ مِنَ الْأَيْمَةِ عَرَفَهُ إِمَامٌ ذَلِكَ الزَّمَانِ.<sup>۲</sup>

این دقیقاً همان توصیفی است که در روایات متعددی، در خصوص بطن قرآن نیز آمده است<sup>۳</sup> و خود به تنهایی می‌تواند دلیل استواری بر این همانی بطن و تأویل

۱-۱. روایت حمران بن اعین دز: صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، ص ۲۵۹، باب معنی ظهر القرآن و بطنه. ۲- کلامی از امیرالمؤمنین علیه السلام دز: سید رضی، محمد بن حسین (گردآورنده)، نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبهٔ هجدهم، ص ۷۴؛ سید رضی، محمد بن حسین (گردآورنده)، نهج البلاغه، ص ۶۱؛ طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ۱/۲۶۲-۳. روایت سکونی دز: کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۴/۳۹۸، ح ۴.۲- روایت جابردز: بقی، احمد بن محمد، محاسن، ص ۳۰۰، ح ۵؛ عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر، ۱/۱۱-۱۲، ح ۲ و ۸؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۹۲/۹۱، ح ۳۷ و ۹۲/۹۴، ح ۴۵ و ۹۲/۹۵، ح ۴۸؛ حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۱۸/۱۵۰، ح ۷۴؛ عاملی اصفهانی، محمدطاهر، مرآة الأنوار، ص ۴، ح ۵.۱- روایت یزید بن حسین دز: مجلسی، محمدباقر، همان، ۹۲/۳۸، ح ۱۱ به نقل از: صدوق، محمد بن علی، همان، ص ۲۳۲، ۳۱۲. اما چهار روایت اهل تسنن: ۱- روایت ابن عباس دز: آلوسی، محمود، روح المعانی، ۱/۷؛ سیوطی، عبدالرحمن، الاتقان، ۲/۱۲۲۰؛ همو، الدر المنثور، ۲/۲۰۶-۲. روایتی از حضرت علی علیه السلام دز: زمخشری، محمود، ربیع الأبرار، ۲/۸۰-۳. روایت مرسلی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله. ۴- روایت مرسلی از حضرت علی علیه السلام. دو روایت اخیر در تفسیر صافی، مقدمهٔ ۴ و ۸ از عامه نقل شده است.

۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۱/۱۹۵.

۳. از جملهٔ این روایت‌ها دو روایتی است که صفار از فضیل در توصیف بطن آورده است: «ظَهْرٌ

باشد. برخی صاحب نظران، از جمله استاد علی اکبر غفاری رحمته الله علیه نیز مراد از بطن را در برخی روایات همان تأویل دانسته اند.<sup>۱</sup>

## ۲. بطن داری همه آیات قرآن

در روایتی از امام باقر علیه السلام چنین آمده است:

وَلَوْ أَنَّ آيَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ أَوْلِيكَ الْقَوْمَ مَاتَتِ الْآيَةُ لَمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ وَلَكِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي أَوْلُهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ ...

اگر بنا بود آیه ای که درباره قومی نازل شده، پس از مردن آن قوم بمیرد، از قرآن چیزی برجای نمی ماند؛ لیکن تا زمانی که آسمان ها و زمین باقی است، سراسر قرآن در جریان خواهد بود...<sup>۲</sup>

هم چنین، در روایتی امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال ابوبصیر درباره آیه ﴿... إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فرمودند:

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُنذِرُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي. يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ؟  
رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منذر است و علی علیه السلام [از مصادیق] هادی است.

ای ابامحمد! آیا امروز هادی وجود دارد؟

ابوبصیر پاسخ داد: «بله فدایت شوم، از خاندان شما پیوسته هادی پس از هادی آمده تا امروز که هدایتگری به شما سپرده شده است.»

فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةُ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ مَاتَ الْكِتَابُ وَلَكِنَّهُ حَيٌّ يَجْرِي فِي مَنْ بَقِيَ كَمَا جَرَى فِي مَنْ مَضَى.

وَبَطْنٌ هُوَ تَأْوِيلُهَا مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَمِنْهُ مَا لَمْ يَجْزِ...» و «ظَهَرَتْ تَنْزِيلُهُ وَبَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَمِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ...» (بصائر الدرجات، ۱/۱۹۵-۱۹۶).

۱. رک: پاورقی ایشان ذیل حدیثی که صدوق در معانی الأخبار، ص ۲۹۸، در باب «معنی ظهر القرآن و بطنه» روایت کرده است.

۲. مجلسی، محمدباقر، همان، ۸۹/۱۱۵؛ عبّاشی، محمد بن مسعود، همان، ۱/۱۰؛ فیض کاشانی، محمد محسن، وافی، ۹/۱۷۶۹؛ همو، صافی، ۱/۲۴؛ بحرانی، هاشم، البرهان، ۱/۴۹.



امام فرمودند: ای ابامحمد، خدا تو را رحمت کند! اگر چنین بود که آیه‌ای برای مردی نازل می‌شد، سپس او می‌مرد، آیه نیز می‌مرد و قرآن نیز می‌مرد؛ ولی قرآن زنده است و همان‌گونه که درباره‌ی گذشتگان جریان داشت، درباره‌ی آیندگان نیز جریان دارد.<sup>۱</sup>

در ابتدای این روایت، امام صادق علیه السلام کلمه «هادی» در آیه را بر امام علی علیه السلام تطبیق کرده‌اند و ابوصیر نیز این واژه را بر فرد فرد ائمه علیهم السلام تطبیق کرده است. سپس امام علیه السلام علاوه بر تأیید گفته‌ی وی، علت جاری بودن قرآن در طول زمان را بیان کرده‌اند.<sup>۲</sup>

نیز، امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الْقُرْآنَ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ وَإِنَّهُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَكَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَيَجْرِي عَلَيَّ آخِرِنَا كَمَا يَجْرِي عَلَيَّ أَوَّلِنَا.  
قرآن زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد و جاری است، همان‌گونه که شب و روز در جریان است و همان‌طور که خورشید و ماه در جریان است و بر آخر ما جاری است، همان‌گونه که بر اول ما جاری است.<sup>۳</sup>

بر اساس روایات یادشده، از لوازم زنده و پویا بودن قرآن، دارای بطن و تأویل بودن آن است. تعمیم این ویژگی به همه‌ی آیات قرآنی، از برخی روایات قابل استفاده است؛ از جمله روایت صحیح‌السند ابن‌اذینه از فضیل بن یسار که پیش‌تر بدان اشاره شد. در این روایت، امام علیه السلام در پاسخ سؤال فضیل، ضمن بیان معنای ظهو و بطن، وجود بطن و تأویل برای همه‌ی آیات قرآن را تقریر و تأیید نموده است. بنابراین، باطن قرآن به دسته‌ی خاصی از آیات قرآنی اختصاص ندارد و ویژگی عام همه‌ی آیات قرآن

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۹۱-۱۹۲.

۲. دلیلی که امام صادق علیه السلام برای جری قرآن بیان کرده‌اند، در پاسخ به پرسشی که عبدالرحیم قصیر از امام باقر علیه السلام دارد نیز بیان شده است (رک: مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۴۰۴/۳۵؛ بحرانی، هاشم، همان، ۳/۲۳۱).

۳. مجلسی، محمدباقر، همان؛ بحرانی، هاشم، همان؛ حویزی، عبدعلی، نور الثقلین، ۴۸۴/۲.

است. روایات دیگری با مضمون مشابه که این روایت را تأیید و تقویت می‌کنند، در برخی منابع روایی گزارش شده‌اند؛ برای نمونه از امیرالمؤمنین علی ع چنین روایت شده است:

عن امیرالمؤمنین ع (في حديث له مع معاوية)... «واني سمعت

رسول الله ص يقول: ليس من القرآن آية الا ولها ظهرو بطن...»<sup>۱</sup>.

در منابع اهل سنت نیز روایاتی در تأیید عمومیت ویژگی بطن قرآن برای تمام آیات، وجود دارد؛ برای نمونه، از ابن مسعود روایت شده که رسول خدا ص فرمودند: «انزل القرآن على سبعة احرف لكل آية منها ظهرو بطن»<sup>۲</sup>. قابل ذکر است که این حدیث از صحیح ابن حبان است که برخی از محققان اهل سنت آن را صحیح ارزیابی نموده‌اند.<sup>۳-۴</sup>

باید توجه داشت که شمول بطن داری بر تمامی آیات، در خصوص تأویل نیز صادق است. این مدعا نتیجه منطقی این همانی تأویل و بطن است که پیش‌تر

۱. رک: بحرانی، هاشم، البرهان، ۲۷۰/۱، ح ۶؛ هلالی، سلیم بن قیس، اسرار آل محمد ص، ص ۱۹۵.

۲. رک: فارسی، علی بن بلبان، الاحسان، ۱۴۶/۱، ح ۷۵؛ هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ۱۵۲/۷؛ طحاوی، ابوجعفر، عقيدة الطحاوية، ۱۷۲/۴؛ ابونعیم اصفهانی، احمد، حلیة الأولیاء، ۶۵/۱. این منابع این حدیث را با عبارت «ان القرآن انزل على سبعة احرف ما منها حرف الا له ظهرو بطن وان علي بن ابي طالب عنده علم الظاهر والباطن» آورده‌اند. طبری در جامع البیان، ۱۲/۱، آن را با عبارت «لکل حرف منها ظهرو بطن» و بغوی در معالم التنزیل، ۳۵/۱، با عبارت «لکل آية منها ظهرو بطن» آورده است. ناگفته پیداست که اختلاف عبارت‌ها، ضرری بر دلالت حدیث بر مدعا ندارد. زرکشی در البرهان، ۱۵۴/۲، آن را با عبارت «في صحیح ابن حبان عن ابن مسعود» ذکر و به آن استدلال کرده است.

۳. او در مقدمه کتابش گفته است: ما در این کتاب، احتجاج نمی‌کنیم، مگر به حدیثی که در هر روای آن پنج صفت جمع باشد: ۱- عدالت، ۲- شهرت در صدق حدیث، ۳- عقل (ادراک) به آن چه حدیث می‌کند، ۴- علم به معانی آثار، ۵- خالی بودن خبر او از تدلیس. رک: فارسی، علی بن بلبان، همان، ۱۶/۱.

۴. هم‌چنین هیثمی در مجمع الزوائد، پس از اخبار به این که بزار و ابویعلی در الکبیر و طبرانی در الأوسط این حدیث را روایت کرده‌اند، گفته است: رجال (راویان) یکی از این دو تقه هستند. رک: هیثمی، علی، همان، ۱۵۲/۷.

بدان پرداختیم. افزون بر آن، برخی از متون روایی، دایره تأویل را قرآن شمول معرفی نموده و قلمرو آن را به تمام آیات گسترانده‌اند. در روایات پرشماری که در منابع روایی شیعه به چشم می‌خورند، امامان معصوم علیهم‌السلام و واژگان و مفاهیم آیات را بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام (گاه با تعبیر «اولیاء الله») و یا دشمنان خدا تطبیق داده و از آن به «تأویل» تعبیر کرده‌اند و این خود شاهد دیگری بر این مدعا است. برخی موارد تأویل قرآن بر اهل بیت علیهم‌السلام از این قرار است:

در روایاتی که بسیاری از آنها از صحّت طریق و سند نیز برخوردارند، مفاهیم و حیانی همچون «قُرَى ظَاهِرَةً» (سبأ: ۱۸) و «رَجُلًا سَلَمًا» (زمر: ۲۹) و «اثنَا عَشَرَ شَهْرًا» (توبه: ۳۶)، نحل (زنبور عسل)، «وَأَنزَلْنَا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (بقره: ۱۸۹)، «لَعَنَ نَجْدَ لَهُ وَعَرَمًا» (طه: ۱۱۵)، «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ» (مائده: ۱۰۹)، «كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمَانَهُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ» (اسراء: ۱۳)، «لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ» (یونس: ۴۷)، «إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ» (آل عمران: ۸۱)، «سَمِعَ سَنَابِلَ» (بقره: ۲۶۱)، «يُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ» (انفال: ۱۱) و مانند اینها بر اهل بیت علیهم‌السلام یا شیعیان آنها تطبیق شده‌اند و در برخی از این روایات، از چنین اطلاقی، تعبیر به «تأویل» شده است.<sup>۱</sup>

### ۳. فراعرفیت و سنجه‌پذیری نسبی روایات تأویلگر

بر پایه برخی روایات، معارف قرآن در یک سطح قرار ندارند؛ بلکه در ظهور و خفا متفاوت‌اند و ظهور آنها نیز به یک منوال نیست. چه بسا معارفی که از لایه‌های متعدد استحصال می‌گردند و گروهی به دلیل عدم آگاهی، این دست از معارف را بطن قرآن قلمداد می‌نمایند؛ در حالی که برای آگاهان، معانی آشکاری برای مفاهیم قرآنی به شمار می‌آیند. این‌گونه مفاهیم و معانی را برای آیات نباید امری

۱. برای نمونه رک: حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۱/۱۱۰، باب ۱۱، ح ۴۶: «محمد بن الحسن فی کتاب الغیبة عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری عن ابيه عن محمد بن صالح الهمدانی، قال: كتبت الى صاحب الزمان علیه‌السلام: إن أهل بيتي یقرعون بالحديث الذي روي عن آبائك علیهم‌السلام انهم قالوا: "خدا منا و قوامنا شرار خلق الله". فكتب: "ويحكم ما تقرؤون ما قال الله تعالى: ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً﴾ فنحن والله القرى التي بارك فيها وأنتم القرى الظاهرة».

غیرممکن و دور از دستیابی دانست؛ گرچه به دشواری آن نیز باید اذعان نمود. از امام علی علیه السلام روایت است:

مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا أَرْبَعَةٌ مَعَانٍ: ظَاهِرٌ وَ بَاطِنٌ وَ حَدٌّ وَ مَطْلَعٌ، فَالظَّاهِرُ التَّلَاوُؤُ وَ الْبَاطِنُ الْفَهْمُ وَ الْحَدُّ هُوَ الْأَحْكَامُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ الْمَطْلَعُ هُوَ مُرَادُ اللَّهِ مِنَ الْعَبْدِ بِهَا.

هیچ آیه‌ای [از قرآن] نیست مگر آن که دارای چهار معنا است: ظاهر، باطن، حد و مطلع. ظاهر، همان تلاوت قرآن، باطن، فهم آن است و حد، همان احکام حلال و حرام و مطلع همان چیزی است که خداوند با آن آیه از بنده اش می‌خواهد.<sup>۱</sup>

نیز در روایتی جابر بن یزید جُعی چنین نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام از تفسیر قرآن پرسیدم و ایشان به من پاسخ دادند. [بعدها] برای بار دوم آن سؤال را مطرح کردم و ایشان به من پاسخ دیگری دادند. به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم، پیش از این به این سؤال به گونه دیگری به من پاسخ داده بودید! ایشان فرمود:

يَا جَابِرُ! إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنًا وَ اللَّبْطِنَ بَطْنٌ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ اللَّظْهَرَ ظَهْرٌ....

ای جابر! قرآن بطنی دارد و برای بطن نیز بطنی است و ظهری دارد و

برای ظهر نیز ظهری است...<sup>۲</sup>

بر اساس این روایت، لایه‌های فهم قرآن، همسان بطون آن است که تفسیرهای متعدّد می‌پذیرد. از عبارات‌های «لِلْبَطْنِ بَطْنٌ» و «لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ» در این روایت برمی‌آید که هم تفسیر ظاهر قرآن و هم تأویل باطن قرآن، ذومراتب است؛ به بیان دیگر، این عبارات اشاره دارند به ارتباط طولی مفاهیم قرآن، چه در مرتبه ظاهر و چه در مرتبه باطن.

هم چنین از روایت فوق برمی‌آید که ظاهر و باطن، دو امر نسبی‌اند؛ به این معنا که

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ۸۳/۸۹؛ فیض کاشانی، محمد محسن، صافی، ۲۹/۱؛

زرکشی، محمد، البرهان، ۳۰/۱.

۲. مجلسی، محمد باقر، همان، ۹۱/۸۹؛ حرّ عاملی، محمد بن حسن، همان، ۱۹۲/۲۷؛ برقی،

احمد بن محمد، محاسن، ۳۰۰/۲.

هر ظاهری نسبت به ظاهر خودش، باطن و نسبت به باطن خود، ظاهر است.<sup>۱</sup>  
 علامه طباطبایی علت انتخاب دو شیوه بیانی ظاهر و باطن قرآن را تفاوت افهام،  
 انس انسان‌ها با مادیات، شمول احکام دین نسبت به همه انسان‌ها اعم از زن و  
 مرد، حفظ معارف عالیه از خطر تحریف و جنبه مثل‌گرفتن بیانات قرآن نسبت به  
 بطون و معارف عالیه می‌داند.<sup>۲</sup>

در حوزه روایات تأویل‌گر آیات به مقامات ائمه علیهم‌السلام، این مبنای مهم را می‌توان  
 «نسبیت فهم قرآن به تناسب مخاطبین» در فهم تأویل و روایات تأویلی نام نهاد.<sup>۳</sup>  
 از مهم‌ترین جلوه‌های این نسبیت فهم قرآن در لایه تأویل و بطن آیات، تفاوت  
 عمق و گستره فهم قرآن و آموزه‌های آن نزد راسخان در علم و غیرآنان است. به  
 موجب برخی از روایات معتبر، دستیابی به نوع ارتباط برخی از معانی تأویلی و  
 باطنی با معانی ظاهری و ادراک آن، افزون بر راسخان در علم، برای غیرراسخان در  
 علم نیز به فراخور ظرفیت اندیشه و باورشان، امکان‌پذیر است. در روایتی که شیخ  
 صدوق در معانی الأخبار، باب «معنی ظهر القرآن و بطنه» گزارش کرده، چنین  
 آمده است:

حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ  
 اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ  
 ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْقَمَاطِ عَنْ خُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ:  
 سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ ظَهْرِ الْقُرْآنِ وَ بَطْنِهِ، فَقَالَ: ظَهْرُهُ الَّذِينَ نَزَلَ  
 فِيهِمُ الْقُرْآنُ وَ بَطْنُهُ الَّذِينَ عَمِلُوا بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ يَجْرِي فِيهِمْ مَا نَزَلَ  
 فِي أَوْلَائِكَ.<sup>۴</sup>

این روایت می‌تواند دلیلی باشد بر این‌که ارتباط برخی از معانی باطنی با معانی

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۳/ ۷۳.

۲. همو، قرآن در اسلام، ص ۳۱-۳۲.

۳. تأکید می‌شود که این نسبیت، صرفاً در حوزه تأویل مورد ادعا است و شامل فهم عرفی و  
 تفسیر قرآن نمی‌شود.

۴. صدوق، محمد بن علی، معانی الأخبار، ص ۲۵۹.

ظاهری برای غیرراسخان در علم نیز به فراخور ظرفیت اندیشه و باورشان، قابل دستیابی و ادراک است. اما از آن جا که این قابلیتِ درکِ رابطه‌ی ظاهر و باطنِ آیات برای غیرراسخان در علم، به نحو موجهه‌ی جزئیه است، براساس این ویژگی می‌توان بطن قرآن یا همان آموزه‌های باطنی قرآن را در دو گونه جای داد: نخست، معارف باطنی فراعرفی که هم علم به آنها و هم درک رابطه‌ی ظاهر و باطنی در آنها به راسخان در علم اختصاص دارد و دوم، معارف باطنی عرفی، که علم کامل به آنها نیز به راسخان در علم اختصاص دارد، اما ارتباط واژه و معنای باطنی - البته پس از ارائه‌ی اصل این‌گونه از معارف باطنی از سوی راسخان - نزد غیرراسخان تا حدودی قابل درک و دریافت است.

باید توجه داشت که تقسیم معارف باطنی و تأویلی به دو گونه‌ی عرفی و فراعرفی، یک تقسیم‌بندی اساسی و بنیادین در پژوهش حاضر به شمار می‌رود که در تحلیل روایات تأویلی مورد نظر این پژوهش، یعنی روایات تأویلی مشتمل بر تأویل آیات به مقامات ائمه علیهم‌السلام، نقشی کلیدی ایفا می‌نماید. در نتیجه، در تبیین، تحلیل و توضیح بسیاری از روایات تأویلی راهگشا خواهد بود و نیز، میزان سنجه‌پذیری روایات تأویلی را محدود به حدودی خواهد کرد.

مراد نگارنده از میزان سنجه‌پذیری در بحث از ناراستی آزمایی روایات تأویلی، بیشتر تبیین خواهد شد. اجمالاً مراد آن است که سنجه‌های موجود در ارزیابی روایات تأویلی عمدتاً واجد حیثیت سلبی هستند؛ بدین معنا که ناراستی و عدم اعتبار روایت تأویلی را مشخص می‌کنند. لذا در برخی موارد، با وجود گذر روایت از این سنجه‌ها، در پذیرش و رد آنها راهی جز سکوت و یا تعبد وجود نخواهد داشت. همان‌طور که گذشت، تأویل قرآن برگرفته از معارف باطنی قرآن است و بین بطن و تأویل قرآن، به نوعی رابطه‌ی این‌همانی برقرار است. براین پایه می‌توان تأویل قرآن را چنین تعریف کرد: «تأویل قرآن، معانی نسبتاً ژرف و پنهان آیات است که درک و دریافت تناسب بین آن معانی تأویلی و معانی ظاهری، به طور کامل و تمام‌عیار جز برای ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام امکان‌پذیر نیست و مخاطبان غیرمعصوم به تناسب میزان

تدبیر و ظرفیت معرفتی خود، می‌توانند بخشی از این تناسب و نه همه آن را درک و فهم نمایند». به باور نگارنده، بطن و معانی بطنی نیز به سان تأویل و با تعریفی مشابه، به دو قسم عرفی و فراعرفی یا به تعبیری دیگر، عقلایی و فراعقلایی منقسم می‌شود. مقصود از فراعرفی و پنهان بودن معانی تأویلی و باطن قرآن هم این است که این معانی، نوعی خفا از ظاهر قرآن را به همراه دارند؛ درحالی که ظاهر قرآن، آن قسم از معارفی است که از نگاه اول به آیات، به ذهن متبادر می‌شود و آیات قرآن بر مبنای قواعد ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره، بر آن دلالت آشکار دارد و برای آنانی که به این قواعد و اصول آگاه باشند، قابل فهم است.

اما در این جا نباید نکته ظریفی را که پیش‌تر اشاره‌ای گذرا بدان رفت، از نظر دور داشت. آن نکته عبارت است از این که تقسیم روایات تأویلی و آموزه‌های مندرج در آنها به دو گونه عرفی و فراعرفی نباید این پنداره را برانگیزد که همه معارف تأویلی و باطنی قرآنی توسط غیرمعصومان نیز قابل استنباط، درک و دریافت است؛ چراکه معارف باطنی قرآن که بخشی از آن در قالب روایات تأویلی به دست ما رسیده است - دست کم در حوزه تأویل آیات به مقامات ائمه طاهریین (علیهم‌السلام) - امور توقیفی و صرفاً در اختیار ائمه (علیهم‌السلام) است و از این حیث، این دست از روایات تأویلی و آموزه‌های باطنی آنها، همگی فراعرفی به شمار می‌روند. آن چه در تقسیم بندی یادشده موصوف به صفت عرفی بودن است، صرفاً نوع رابطه و دلالت برخی از این دست روایات با ظاهر الفاظ آیات قرآنی است که آن هم به نحو موجب جزئیة و ناقص و اکثراً با حدس و گمان و نه از روی یقین، از سوی غیرمعصومان قابل درک و دریافت است.

بنابراین، اصل اساسی‌ای که در تعریف و مفهوم مورد نظر از روایات تأویلی و مفاد آن مورد توجه قرار می‌گیرد و باید در تحلیل روایات تأویلی لحاظ شود، «فراعرفیت» است، نه عرفیت؛ بدین معنا که نباید انتظار داشت رابطه معنا و لفظ در روایات تأویلی لزوماً با قواعد و معیارهای محاورات عرفی، قابل ارزیابی و سنجه پذیر باشد. پس اصل اولی که در تحلیل روایات تأویلی جاری خواهد بود، فراعرفیت است؛

هرچند در مواردی، برخی روابط و دلالت‌های بین الفاظ آیات و معانی تأویلی آمده در روایات، قابل درک و حدس باشند. گواهی که برخی پژوهشگران به نظر خود در صدد توصیف این روابط براساس اصول محاورات عرفی و عقلایی برآمده‌اند<sup>۱</sup> و بعضاً این روابط را منحصر در همان اصول محاورات عرفی زبان دانسته‌اند.<sup>۲</sup> اما با توضیحات پیش‌گفته، برای چنین انحصاری، نه وجهی منطقی و عقلایی به نظر می‌رسد و نه اساساً چنین انحصاری با ماهیت مبطن و فراعرفی تأویل و روایات تأویلی سازگار است.

براین پایه، نه تنها روایات تأویلی مشکل و دیریاب، بلکه برخی موارد از قبیل بیان مصداق، و جری و تطبیق نیز که در پی می‌آید، نه به لحاظ مصداق مطرح در روایات، بلکه به لحاظ دلالت تنزیل برآن مصداق، با صرف نظر از روایات، تحت قاعده فراعرفیت قرار می‌گیرند که در ادامه به اجمال بدان‌ها می‌پردازیم.

### ■ همگنان تأویل

بیان مصداق، و جری و تطبیق که به نوعی همگنان تأویل به شمار می‌روند، به لحاظ مبطن بودن اصل آموزه تأویلی و فارغ از نوع رابطه و دلالت بین مصداق و تنزیل و میزان مبطن بودن این دلالت، از قاعده فراعرفیت پیروی می‌کنند؛ با این توضیح که اگرچه پس از مراجعه به روایت، هیچ‌گونه استبعادی از مصداق بودن آن چه در روایت آمده برای ظاهر تنزیلی آیه به ذهن خطور نمی‌کند، اما اگر روایتی

۱. برای مشاهده فهرست جامعی از این روابط و دلالت‌ها رک: حسین پوری، امین، «تأویل قرآن به مقامات اهل بیت (علیهم‌السلام)؛ مبانی و پیش‌فرض‌ها»، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۷۰.
۲. به عنوان نمونه، مؤلف کتاب روش‌های تأویل قرآن، شماری از قواعد عرفی و اصول محاورات عقلایی را برای تبیین رابطه لفظ و معنا در روایات تأویلی برشمرده است که عبارت‌اند از: بیان مصداق الفاظ عام، بیان مصداق الفاظ مطلق و تجرید معنا یا القای خصوصیت. هرچند ظاهر کلام مؤلف کتاب، عدم انحصار قواعد زبانی حاکم بر تأویلات و روایات تأویلی در موارد یادشده است، اما از اقسام تأویلات یا تطبیقات باطلی که در ادامه بحث خود بدان‌ها پرداخته است، چنین به نظر می‌رسد که قواعد حاکم بر تأویل را منحصر در اصول و قواعد عرفی زبان تلقی نموده است. برای مطالعه این مطلب رک: شاکر، محمدکاظم، روش‌های تأویل قرآن، ص ۱۵۸-۱۹۳.



در بین نباشد، دلالت تنزیل بر مصداق، به ویژه به نحو انحصاری، یک دلالت فراعرفی است که بدون مساعدت روایت نمی‌توان بدان دست یافت. با بررسی نمونه‌های مختلف از روایات تعیین مصداق و جری و تطبیق، می‌توان ادعا کرد که قاعده فراعرفیت، دست‌کم در موارد پرشماری از آنها جاری است.

### الف) بیان مصداق

برخی روایات تأویلی، ظاهراً در مقام بیان مصداق یا مصداق اتم برای آیه هستند. نمونه‌هایی از آن در پی آمده است.

نمونه اول: در صحیحہ بزنی از امام رضا علیه السلام درباره آیه پنجاهم سوره قصص چنین آمده است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَضْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» قَالَ: يَعْنِي مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أئِمَّةِ الْهُدَى.

در این روایت تعبیر عام «هُدًى مِنَ اللَّهِ» بر امام علیه السلام تأویل شده است.

نمونه دوم: در صحیحہ برید بن معاویه عجلی درباره آیه هفتم سوره رعد از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أَدِينَةَ عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُنذِرُ وَ لِكُلِّ زَمَانٍ مِنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ<sup>۱</sup>.

در این روایت واژه عام «هادی» بر امامان اهل بیت علیهم السلام برای گروهی که در میان آنها زندگی می‌کند، تأویل شده است. عموم واژه «هادی» از نکره بودن آن قابل استفاده است.

نمونه سوم: در صحیحہ برید بن معاویه عجلی از امام باقر علیه السلام درباره آیه ۱۱۹ سوره

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۹۱.

توبه چنین آمده است:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَسَاءِ عَنْ أَحْمَدَ  
بْنِ عَائِذٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ  
أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تعالى: «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» قَالَ:  
إِيَّانَا عَنِّي<sup>۱</sup>.

براساس این روایت، واژه عام «صادقین» به اهل بیت علیهم السلام تأویل شده است. عموم  
این لفظ از الف و لام آن استفاده می شود.

نمونه چهارم: در روایت صحیحۀ بزنی به نقل از امام رضا علیه السلام، «صادقین» با  
توسعه ای در معنا و مفهوم، بر اهل بیت علیهم السلام و پیروان راستین آنان تأویل شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ  
أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» قَالَ: الصَّادِقُونَ هُمُ الْأَيَّمَةُ وَ  
الصِّدِّيقُونَ بِطَاعَتِهِمْ<sup>۲</sup>.

نمونه پنجم: صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام روایتی را گزارش کرده که تأویل «نعیم»  
در آیه هشتم سوره تکوین را بیان می کند:

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا  
مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّمُولِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو ذَكْوَانَ الْقَاسِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ  
بِسِرَافِ سَنَةِ خَمْسٍ وَتَمَانِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبَّاسٍ  
الصَّمُولِيُّ الْكَاتِبُ بِالْأَهْوَازِ سَنَةَ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ: كُنَّا يَوْمًا  
بَيْنَ يَدَيْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عليه السلام فَقَالَ لِي: لَيْسَ فِي الدُّنْيَا نَعِيمٌ حَقِيقِيٌّ.  
فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْفُقَهَاءِ مِمَّنْ يَحْضُرُهُ: فَيَقُولُ اللَّهُ تعالى: «نَمَّ لَسْتُمْ لَنْ  
يَوْمِيذٍ عَنِ النَّعِيمِ» أَمَا هَذَا النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ؟ فَقَالَ  
لَهُ الرِّضَا عليه السلام وَعَلَا صَوْتُهُ: كَذَا فَسَرْتُمُوهُ أَنْتُمْ وَجَعَلْتُمُوهُ عَلَى صُرُوبٍ  
فَقَالَتْ طَائِفَةٌ هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ وَقَالَ غَيْرُهُمْ هُوَ الطَّعَامُ الطَّيِّبُ وَقَالَ

۱. همان، ۱، ۲۰۸.

۲. همان.

أَخْرُونُ هُوَ التَّوَمُّ الطَّيِّبُ. قَالَ الرِّضَا عليه السلام: وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّ أَقْوَالَكُمْ هَذِهِ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» فَغَضِبَ عليه السلام وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تعالى لَا يَسْأَلُ عِبَادَهُ عَمَّا تَفَضَّلَ عَلَيْهِمْ بِهِ وَلَا يَمُنُّ بِذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَالْإِمْتِنَانُ بِالْإِنْعَامِ مُسْتَقْبَحٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ فَكَيْفَ يُضَافُ إِلَى الْخَالِقِ تعالى مَا لَا يَرْضَى الْمَخْلُوقُ بِهِ وَلَكِنَّ النَّعِيمَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَمَوْلَانَا...!

در این روایت، واژه «نعیم» که طبق بیان آیه، مطلق نعمت‌ها را شامل می‌شود، به «حب اهل بیت علیهم السلام» تأویل شده است.

### ب) جری و تطبیق

مضمون آیات قرآن درباره کسانی که آیات به طور مستقیم درباره‌شان نازل نشده، ولی وضعیت ایشان به سان آنانی است که آیات درباره‌شان نازل شده است نیز جاری است و حکم مندرج در آیه بر آنان نیز منطبق می‌شود. در واقع، با در نظر گرفتن موضوع و مناسط حکم و گزاره آیه، از آیه قرآن الغای خصوصیت می‌شود و بر موارد دیگری که با مورد نزولش هم مناسط باشند، تطبیق می‌شود. گویا این معانی باطنی از دلالت‌های عرفی کلام خارج نیست؛ زیرا عقلاً نیز در مورد کلام و قصه‌ای که مانند قرآن و قصه‌های آن برای عبرت و پندآموزی باشد، این‌گونه جری و تطبیق را انجام می‌دهند و در محاورات عرفی، مدلول کلام را به اشخاص و اموری که از مصادیق موضوع صریح کلام نیستند، ولی خصوصیت و صفتی از موضوع کلام که ملاک حکم است را دارند، تعمیم می‌دهند و جریان حکم نسبت به آن اشخاص و امور را نیز مدلول کلام می‌دانند؛ نمونه‌هایی از این دست در ادامه می‌آید:

نمونه اول: در روایات صحیح‌های که در منابع پایه، از جمله کافی کلینی نقل شده، «ذکر» در آیه ۴۴ سوره زخرف به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام تأویل شده است:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَادٍ عَنْ رَبِيعٍ عَنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ

لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» قَالَ: الذِّكْرُ الْقُرْآنُ وَنَحْنُ قَوْمُهُ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ<sup>۱</sup>.

نمونه دوم: امام هشتم علیه السلام راجع به «اهل الذکر» مذکور در آیه ۴۳ سوره نحل چنین فرموده اند:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فَقَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ. قُلْتُ: فَأَنْتُمْ الْمَسْئُولُونَ وَنَحْنُ السَّائِلُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ...<sup>۲</sup>.

گرچه بنا بر برخی تفاسیر، منظور از اهل ذکر در هنگام نزول آیه، اهل کتاب بوده است،<sup>۳</sup> اما آیه شریفه به یک حقیقت عقلی و عقلایی حکم می‌کند و آن لزوم مراجعه جاهل به عالم است. لذا این دست از روایات با القای خصوصیت از مورد نزول آیه، آن را بر اهل بیت علیهم السلام تأویل نموده اند.

سنجه‌ناپذیری محتوای یک روایت، به خودی خود و در بدو مواجهه با آن، یک نقطه ضعف تلقی می‌گردد و گاه می‌تواند دلیل و حجتی برای عدم اعتماد بر آن روایت به شمار آید. هم‌چنین گاه دلیلی بر عدم پذیرش و رد آن روایت است؛ اما با این حال، به باور نگارنده، سنجه‌ناپذیری همواره ملازم با رد و انکار روایت نیست.

بنابراین اگرچه سنجه‌ناپذیری می‌تواند مانع از اعتماد ما به روایت شود، اما نمی‌تواند در همه موارد، آن روایت را به طور قطع نزد ما نامعتبر سازد. این مطلب در مورد روایاتی که از دسترس سنجه‌های عقل و عقلا دورترند، به ویژه روایات موضوع این پژوهش - یعنی روایات تأویلی - تا حدود بیشتری صدق می‌کند. لذا ما از آن با عنوان «سنجه‌پذیری نسبی» یاد می‌کنیم؛ زیرا آن چه از پالایش به وسیله پالاینده‌ها

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۲۱۱/۱.

۲. همان.

۳. البته در برخی روایت شیعه، این تفسیر اکیداً مردود شمرده شده است؛ برای نمونه رک: همان،

۲۱۱/۱، ح ۷؛ صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۴۱/۱، ح ۱۵.

و سنجه‌های در دسترس ما حاصل می‌شود، به نسبت دقت، استحکام و تعداد سنجه‌های ما، قابلیت اعتماد می‌یابد و به همان میزان، به مراد و مقصود واقعی امام علیه السلام نزدیک خواهد بود. این یکی از مبانی مهم در تحلیل روایات تأویلی از دیدگاه این پژوهش است. اگرچه این ویژگی در همه اقسام روایات فقهی و تفسیری و غیر آنها وجود دارد، ولی در روایات تأویلی به جهت ماهیت و خصوصیات محتوایی، که دیربایی و دشواری از مهم‌ترین آنها است، بیشتر از سایر روایات رخ می‌نماید و روایاتی از سنخ صحیحۀ «ابوعبیده حذاء»<sup>۱</sup> بیش از هر چیزی می‌تواند ناظر به چنین روایاتی باشد.

۱. در صحیحۀ ابوعبیده حذاء چنین آمده است: «عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَاءِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنْ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعَهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَأَكْتَمَهُمْ لِحَدِيثِنَا وَإِنْ أَسْأَهُمْ عِنْدِي حَالًا وَأَمَقَّتَهُمْ لِلدِّي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسَبُ إِلَيْنَا وَ يُزَوَّى عَنَّا فَلَمْ يَغْفِلْهُ وَلَمْ يَقْبَلْهُ قَلْبُهُ أَشْمَأَزْ مِنْهُ وَ جَحَدَهُ وَ كَفَّرَ مَنْ دَانَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَ إِلَيْنَا أُسْنِدَ فَيَكُونُ بِدَلِكِ خَارِجًا عَنَّا وَ لَأَيْتِنَا».

ترجمه: امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که محبوب‌ترین یارانم نزد من باورع‌ترین آنها و فقیه‌ترین آنها و رازدارترین آنها نسبت به حدیث است، و بدترین و مبعوض‌ترین اصحابم نزد من، کسی است که هرگاه حدیثی را شنود که به ما نسبت دهند و از ما روایت کنند، پس آن را تعقل نکند و قلبش آن را نپذیرد و بدش آید و انکار ورزد و هرکه را به آن معتقد باشد تکفیر کند، در صورتی که او نمی‌داند، شاید آن حدیث از ما صادر شده و به ما منسوب باشد، و او به خاطر انکارش، از ولایت ما خارج می‌شود.

این روایت ردّ روایات دیربای و نامتعارف را موجب خروج از ولایت دانسته است. اما این دست از روایات، به تنهایی نمی‌توانند دستاویزی قرار گیرند برای حکم به ممنوعیت انکار هر نوع روایتی، ولو آن‌که بساخته بودنش محرز باشد؛ چراکه در خود این روایات و در غیر آنها، شرایطی برای ممنوعیت انکار روایات و منجر شدن به خروج از ولایت ائمه طاهرين علیهم السلام بیان شده است؛ از جمله در خود این روایت برای خروج از ولایت، علاوه بر انکار روایت، قیود زیر دیده می‌شود:

✓ تعقل نکردن در حدیث؛

✓ اشمئزاز از آن؛

✓ جحد آن؛

✓ تکفیر قائل به آن.

علاوه بر آن‌که، روایت منسوب به اهل بیت علیهم السلام، باید در واقع هم از اهل بیت علیهم السلام صادر شده باشد.

#### ۴. ناراستی آزمایی روایات تأویلی

به تبع ماهیت علوم نقلی، در سنجش روایات، آن چه اساس بررسی و سنجش با سنجه‌های ما را شکل می‌دهد، ناراستی آزمایی است، نه راستی آزمایی؛ بدین توضیح که وقتی روایتی از پالاینده‌ها و سنجه‌ها می‌گذرد، اطمینان به عدم ناراستی آن در حدود و ثغور سنجه‌ها حاصل می‌شود و این لزوماً به معنای راستین بودن قطعی و مطلق آن روایت نیست؛ بلکه صرفاً یک اطمینان عقلایی را به تناسب سنجه‌ها با خود می‌آورد که آن روایت را نزد ما معتبر می‌سازد. از همین رو است که سنجه‌پذیری لزوماً به معنای یافت و دستیابی به علت، حکمت و حقیقت حکم یا گزاره مندرج در روایت نیست؛ بلکه معیاری است برای قابلیت اعتماد بر آن و میزان مقبولیت آن. بنابراین، دست‌کم در حوزه روایات دیریاب و مشکل، به ویژه روایات تأویلی، سنجه‌پذیری غالباً نه تنها نسبی است، بلکه یکسویه و در جهت ناراستی آزمایی است تا در جهت کشف راستی.

نتیجه این مبنا در بُرون‌داد تحلیل روایات تأویلی به مقامات ائمه علیهم‌السلام، اثر مستقیم خواهد داشت؛ به نحوی که با اخذ این مبنا ناراستی آزمایانه از یک سو و کم‌اثر و ناکارآمد بودن سنجه‌های راستی آزمایانه‌ای چون عقل و نص قرآن در حوزه این دست روایات از دیگر سو، لاجرم آن چه بیشتر پدیدار می‌گردد، پذیرش اعتبار شماری از روایات تأویلی و مسکوت ماندن اعتبار سایر روایات تأویلی است. نیز این قاعده در روش تحلیل روایات تأویلی، اثر مهمی خواهد گذاشت؛ به نحوی که نقطه ثقل عمده در نقد روایات تأویلی، به ویژه روایات تأویلی با مضامین فاعرفی‌تر، بیشتر بر منبع و سند روایات متمرکز خواهد بود تا متن، و این امر، مستقیماً در اعتبارسنجی روایات تأویلی اثرگذار خواهد بود.

#### ۵. استقلال معانی فرازهای قرآنی و باطن ولایی قرآن

برخی از پژوهشگران با استناد به شمار نسبتاً قابل توجهی از روایات، بر آن اند که فرازهای درون هر آیه، جدای از آیه، می‌توانند معنایی مستقل از آن چه بافتار آیه، بر آن دلالت دارد، افاده نمایند؛ مشروط بر آن که آن فراز به لحاظ ادبی و منطقی،

دارای معنایی تام و تمام باشد. برخی از روایات که چنین مطلبی را به ذهن متبادر می‌کنند، در ادامه خواهند آمد.

## الف) استقلال معانی و روایات

در منابع روایی، ذیل آیه ۴۳ سوره نساء، دو روایت متفاوت گزارش شده است:

۱. صحیح‌ه زراره (معنای نماز برای واژه «صلاة» در آیه ۴۳ نساء):

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: ... وَلَا تَقُمْ إِلَى الصَّلَاةِ مُتَكَاسِلاً وَلَا مُتَنَاعِساً وَلَا مُتَثاقِلاً فَإِنَّهَا مِنْ خِلَالِ التَّفَاقِقِ فَإِنَّ اللَّهَ شُبْحَانَهُ نَهَى الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَقُومُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَ هُمْ سُكَارَى يَعْنِي سُكْرَ النَّوْمِ ...<sup>۱</sup>

۲. صحیح‌ه زراره و مسلم (معنای مسجد برای واژه «صلاة» در آیه ۴۳ نساء):

أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَا: قُلْنَا لَهُ الْحَائِضُ وَالْجُنْبُ يَدْخُلَانِ الْمَسْجِدَ أَمْ لَا؟ قَالَ: الْحَائِضُ وَالْجُنْبُ لَا يَدْخُلَانِ الْمَسْجِدَ إِلَّا مُجْتَازَيْنِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا﴾ ...<sup>۲</sup>

بر اساس این دو روایت، ممکن است یک واژه در قرآن، توأمان معانی متفاوتی را افاده کند؛ مثلاً لفظ «صلوة» در آیه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَ لَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا﴾<sup>۳</sup>

هم به معنای نماز است، وقتی فراز اول به تنهایی ملاحظه شود، و هم به معنای مکان نماز است، وقتی فراز دوم هم لحاظ شود. بنابراین استعمال لفظ در معنای

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۳/ ۲۹۹.

۲. صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، ۱/ ۲۸۸.

۳. نساء: ۴۳.

گوناگون نه تنها ممنوع نیست و مشکلی ندارد، بلکه گاه از محسنات کلام به شمار رفته است. حاصل این که، الفاظ قرآنی که نمونه‌ای از آنها ذکر شد، ممکن است حامل معانی گوناگون باشند و به جاودانگی قرآن و جامعیت آن، معنایی تازه ببخشند.

## ب) پیشینه بحث از استقلال معانی

طبق بررسی‌های نگارنده، نخستین کسی که این نظریه را به طور برجسته و مستقل ارائه کرده، علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر المیزان، در بحث روایی آیه ۱۱۵ سوره بقره است. ایشان ذیل این آیه چنین آورده است:

در تهذیب از محمد بن حصین روایت کرده که گفت: شخصی نامه‌ای به حضرت موسی بن جعفر، بنده صالح خدا علیه السلام نوشته و پرسیده است: مردی در روزی ابری در بیابان نماز می‌خواند، درحالی که قبله را تشخیص نداده، بعد از نماز آفتاب از زیر ابر درآمده و برایش معلوم شده که نمازش رو به قبله نبوده، آیا به این نمازش اعتنا بکند و یا آن که دوباره بخواند؟

[امام علیه السلام] در پاسخ نوشتند: مادام که وقت باقی است، اعاده کند، مگر نمی‌داند که خدای تعالی فرموده و فرمایشش حق است: ﴿فَأَيُّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾، هر جا که رو کنی همان جا طرف خدا است؟<sup>۱-۲</sup> و در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت آورده که در تفسیر جمله: ﴿لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ الخ<sup>۳</sup> فرمود: خدای تعالی این آیه را در خصوص نمازهای مستحبی نازل کرد، چون در نمازهای مستحبی لازم نیست حتماً به سوی کعبه خوانده شود، می‌فرماید: به هر طرف بخوانی رو به خدا خوانده‌ای، هم چنان که رسول خدا وقتی به طرف خیبر حرکت کرد، بر بالای مرکب خود نماز مستحبی می‌خواند، مرکبش

۱. بقره: ۱۱۵.

۲. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ۴۹/۲.

۳. بقره: ۱۱۵.



به هر طرف می‌رفت، آن جناب با چشم به سوی کعبه اشاره می‌فرمود، و هم چنین وقتی از سفر مکه به مدینه برمی‌گشت و کعبه پشت سرش قرار گرفته بود.<sup>۱</sup>

عیاشی قریب به این مضمون را از زراره، از امام صادق علیه السلام نیز روایت کرده است.<sup>۲</sup> هم چنین قریب به مضمون همین روایت را قمی<sup>۳</sup> و شیخ طوسی از امام ابی الحسن علیه السلام<sup>۴</sup> و نیز صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند.<sup>۵</sup>

این راهم باید دانست که اگر آن‌طور که باید و شاید اخبار ائمه اهل بیت علیهم السلام را در مورد عام و خاص و مطلق و مقید قرآن دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم، به موارد بسیاری برخورد خواهیم کرد که از عام آن یک قسم حکم استفاده می‌شود و از همان عام به ضمیمه مخصوص حکمی دیگر استفاده می‌شود؛ مثلاً از عام آن در غالب موارد، استحباب و از خاصش، وجوب فهمیده می‌شود، و هم چنین آن‌جا که دلیل نهی دارد از عامش کراهت و از خاصش حرمت و هم چنین از مطلق قرآن حکمی و از مقیدش حکمی دیگر استفاده می‌شود، و این خود یکی از کلیدهای اصلی تفسیر در اخباری است که از آن حضرات نقل شده و مدار شمار زیادی از احادیث آن بزرگواران بر همین اصل است، و با در نظر داشتن آن، می‌توان در معارف قرآنی دو قاعده استخراج نمود:

**قاعده نخست:** این‌که هر جمله از جملات قرآنی، به تنهایی حقیقتی را می‌فهماند و با هر یک از قیودی که دارد، از حقیقتی دیگر خبر می‌دهد، حقیقتی ثابت و لایتغیر و یا حکمی ثابت از احکام

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر، ۵۶/۱.

۲. همان.

۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر، ۵۹/۱.

۴. طوسی، محمد بن حسن، همان.

۵. صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، ۳۵۹/۲.

را، مانند آیه شریفه: «قُلِ اللَّهُ تَمَرٌ ذَرَّهُمْ فِي خَوَظِهِمْ يَلْعَبُونَ»<sup>۱</sup> که چهار معنا از آن استفاده می‌شود: معنای اول از جمله: «قُلِ اللَّهُ» و معنای دوم از جمله: «قُلِ اللَّهُ تَمَرٌ ذَرَّهُمْ»، و معنای سوم از جمله: «قُلِ اللَّهُ تَمَرٌ ذَرَّهُمْ فِي خَوَظِهِمْ»، و معنای چهارم از جملات: «قُلِ اللَّهُ تَمَرٌ ذَرَّهُمْ فِي خَوَظِهِمْ يَلْعَبُونَ» و می‌توان نظیر این قاعده را در هر جا که ممکن است، پیاده نمود.

**قاعده دوم:** این که اگر دو قصه و یا دو معنا در یک جمله یا در فرازی مشترک بودند، مرجع آن دو، یک چیز است، و این دو قاعده دوسری از اسرار قرآنی است که در ذیل آنها اسراری دیگر نهفته است و خدا راهنما است.<sup>۲</sup>

پس از علامه طباطبایی و بر مبنای نظریه ایشان، پژوهشگران دیگری از جمله احمد عابدینی (طی مقاله‌ای که در سال ۱۳۸۸ ارائه شده)، به این نظریه پرداخته‌اند.<sup>۳</sup>

۱. انعام: ۹۱.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۱/ ۲۵۹-۲۶۰.

۳. ر.ک: عابدینی، احمد، «حجیت فرازهای قرآن کریم»، بینات، شماره ۱۴. وی چهار قاعده زیر را از بحث خود نتیجه می‌گیرد:

اولاً: فرازهایی از آیات، اگر ظهوری مستقل و غیرمنافی با ظهور آیات صدر و ذیل داشت، حجت است و در مسائل غیرعبادی، ظهور آنها مراد است و قابل تمسک و استدلال. ثانیاً: در اموری که در آیه‌ای از قرآن به صورت عام و در جای دیگر به صورت خاص آمده است، از عام حکمی اراده شده و از خاص، حکم دیگر و نباید به این بسنده کرد که عام در جایی ذکر شده و خاص آن در جای دیگر؛ بلکه این نوع ذکر کردن برای بیان حکم‌های مختلف بوده است.

ثالثاً: الفاظ مطرح شده در کتاب و سنت دارای مصادیق متفاوت اند و الفاظ و واژگان طوری آمده است که در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها قابل تطبیق باشد و از تازگی قرآن کم نشود.

رابعاً: یک لفظ ممکن است در آن واحد معانی متفاوتی داشته باشد؛ مثلاً لفظ «صلوة» در آیه «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى... وَلَا جُنْبًا إِلَّا غَائِبِيَ سَبِيلٍ» هم به معنای نماز است، وقتی فراز اول به تنهایی ملاحظه شود، و هم به معنای مکان نماز است، وقتی فراز دوم هم لحاظ شود. بنابراین استعمال لفظ در معانی گوناگون، نه تنها ممنوع نیست و مشکلی ندارد، بلکه از محسنات کلام است و یکی از وجوه اعجاز؛ و این الفاظ که نمونه‌هایی از

پس از وی نیز، محمد اسعدی با پرداخت مفصل‌تری، این نظریه را ضمن کتاب لایه‌ها و سایه‌ها، ارائه نموده است.<sup>۱</sup>

به باور این دو پژوهشگر، فراهایی از آیات، اگر ظهوری مستقل و غیرمنافی با ظهور آیات صدر و ذیل داشت، حجت است و در مسائل غیرعبادی، ظهور آنها مراد است و قابل تمسک و استدلال.<sup>۲</sup> اما اشکال مهم وارد بر این تعمیم آن است که تعدی از اصل نظریه و حجیت بخشی مطلق به مفاد فراهای دارای معنای مستقل قرآنی - هرچند مقید به قید غیرمنافی با ظهور آیات شده باشد - می‌تواند ادعایی بدون دلیل به شمار آید. نیز می‌تواند گاه دارای پیامدهایی ناگوار و فاسد باشد و از نوعی پلورالیزم یا آنارشیزم در مطالعات قرآن پژوهی و حدیث پژوهی سر در آورد. اگرچه در شماری از روایات، چنین معانی مستقلی برای برخی از فراهای آیات ارائه گردیده است، اما این معانی مستقل مستفاد از این فراهای، به دلیل گسسته بودن از بافتار آیه، به نحو دلالت و یا ظهور عرفی نیست؛ بلکه معنایی است که صرفاً از سوی ائمه طاهرین علیهم‌السلام یا همان راسخان در علم، به عنوان مفسران حقیقی قرآن، قابل برداشت و ارائه است و کسی غیر از ایشان، دانش و ابزار چنین برداشت و استنتاجی از فراهای مستقل قرآنی را در اختیار ندارد؛ چراکه در عرف عقلا، چنین برداشتی که خارج از بافتار کلام باشد، حتی در مورد غیرقرآن نیز، مصداق تفسیره‌رای تلقی می‌شود و قابل انتساب به صاحب کلام نیست؛ چه رسد به آیات قرآنی که به لحاظ ویژگی قدسی آنها، احتیاط بیشتری در تفسیر و برداشت می‌طلبند.

آنها ذکر شد، ممکن است معانی گوناگون را تحمل کند و به جاودانگی قرآن و جامعیت آن، معنایی تازه ببخشد.

نگارنده به دلایلی که بحث از آنها گذشت، ضمن پذیرش قواعد دوم، سوم و چهارم به نحو موجبه جزئی، قاعده نخست را محصور و مقید به موارد توقیفی رسیده از ناحیه معصوم علیه‌السلام می‌داند.

۱. رک: اسعدی، محمد، سایه‌ها و لایه‌ها.

۲. عابدینی، احمد، همان؛ اسعدی، محمد، همان، ص ۶۹-۱۳۸.

### ج) تبیین قاعده و نظر برگزیده

نگارنده بنا بر قرائن و دلایل متعددی که از سوی این پژوهشگران ارائه شده است، اصل چنین نظریه‌ای را می‌پذیرد، ولی به دلایل پیش‌گفته، از جمله فراعرفی بودن چنین برداشت‌هایی، این نوع معنایابی و برداشت را که برخلاف اصول عادی محاورات و مخاطبات عقلاست، تنها در حیطة دانش و شأن ائمه طاهرين عليهم‌السلام می‌داند. به بیان دیگر، معنادهی فرازهای مستقل آیات و معنایابی از آنها، توقیفی و منحصر به ائمه عليهم‌السلام است. بنابراین، برداشت از فرازهای مستقل قرآنی را باید صرفاً به مواردی محدود و مقصور نمود که روایات معتبر و قابل اعتمادی درباره آنها رسیده است.

از آن جا که مفاد بسیاری از روایات تأویلی، فراعرفی و ماهیتاً مبطن و نهان از دلالت‌های عرفی است، این نظریه افزون بر سطح ظاهر، به شکل گسترده‌ای در سطح باطن و در خصوص روایات تأویلی نیز جریان دارد. گواهی که در روایتی که صفار، کلینی و عیاشی از امام کاظم عليه‌السلام درباره آیه ۳۳ اعراف روایت کرده‌اند، چنین آمده است:

فَقَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ  
وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أئِمَّةُ الْجَوْرِ وَجَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ  
هُوَ الظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أئِمَّةُ الْحَقِّ<sup>۱</sup>.

بر اساس این روایت، باطن همه محرمات الهی در قرآن، ائمه جور و باطن همه محلات الهی در قرآن، ائمه حق معرفی شده‌اند که این خود با توجه به معناداری فرازهای مستقل قرآن، حکایت از باطن ولایی قرآن دارد. بدین ترتیب، امکان معناداری فرازهای مستقل از آیات، یکی از مبانی و پیش‌فرض‌های تحلیل روایات تأویل‌گر آیات به مقامات ائمه عليهم‌السلام نیز به شمار خواهد رفت؛ البته مشروط به همان شرط پیش‌گفته که عبارت است از لزوم مآثور و توقیفی

۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۱/۳۳؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۳۷۴؛

عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر، ۲/۱۶.

بودن چنین برداشت‌ها و معناهایی از آیات. بدین ترتیب افزون بر آن که شمار قابل توجهی از روایات امامیه با تبیین آموزه‌های باطنی برخی آیات، باطن ولایی قرآن را بازنمایی می‌کنند، برخی روایات از جمله روایت اخیر، دلالتی آشکار بر این باطن ولایی دارند.

### ۶. نسبت سنجی نقش بنیادی ائمه علیهم‌السلام در نظامواره دین و باطن ولایی قرآن

از بازکاوی توأمان روایات بیانگر نقش و شأن اساسی ائمه طاهرین علیهم‌السلام در نظامواره دین و روایات توصیف‌کننده باطن قرآن و آموزه‌های مبطن و نهفته در آن، می‌توان به نوعی ترابط و همبستگی بین آنها دست یافت و نسبت و ارتباطی معنادار را میان آنها جست؛ به نحوی که از مسیر این نسبت سنجی، به معنا و مفهوم باطن ولایی قرآن نزدیک‌تر شد. در پی، ضمن بازنگاهی به روایات بیانگر نقش بنیادی ائمه علیهم‌السلام در دین، این ترابط را بررسی خواهیم نمود.

### الف) نقش بنیادی ائمه علیهم‌السلام در نظامواره دین

از مجموع روایاتی که در تراث روایی و منابع معتبر شیعه گزارش شده‌اند و برخی آیات قرآن را به مقامات ائمه طاهرین علیهم‌السلام تأویل برده‌اند، چنین استنباط می‌شود که گرچه ظاهر تنزیلی قرآن انسان‌ها را به برخی آموزه‌های اخلاقی و اعتقادی فرامی‌خواند و شماری از احکام شرعی را برای او تشریح می‌کند و در قالب بیان امثال و قصص، انسان‌ها را به نتیجه بد و نیک کردارها و باورهایشان رهنمون می‌سازد، اما این باور به ائمه طاهرین علیهم‌السلام و پذیرش شأن ولایت و مقام امامتی ایشان است که استوانه این نظامواره دینی را شکل می‌دهد. از جمله دلایل این مدعا، روایات پرشماری است که بر این رکن اساسی و بی‌بدیل تصریح و تأکید نموده‌اند؛ هم‌چنان‌که در روایت صحیح آمده است:

حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الزِّيَادِيِّ عَنِ  
الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُثَّاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي  
حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ

الرَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ<sup>۱</sup>.

در این روایت، که روایان آن همگی از اصحاب ثقه و جلیل‌القدر هستند، افزون بر تأکید بر رکن بودن ولایت در منظومه دین اسلام، بر جداافتگی این تافته و ویژه‌بودنش نسبت به سایر ارکان اشاره شده است. گواهی که در برخی روایات بر این ویژه‌بودن و بلکه بر افضلیت ولایت نسبت به همه ارکان دین تصریح و تأکید شده و دلیل آن نیز بیان شده است؛ از جمله در حدیثی که زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالرَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ. قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ...<sup>۲</sup>

این روایت نیز که صحیح‌السند است، صراحتاً بر افضلیت و اهمیت ولایت نسبت به سایر ارکان تأکید نموده و دلیلش را چنین بیان کرده است که ولایت، کلید سایر ارکان و ولی، راهنما و دلیل بر آنها است.

نیز در روایتی که صدوق در خصال از امام باقر علیه السلام گزارش کرده، آمده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَثْرِبِينَ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ وَجَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنِ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: إِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيْتَاءِ الرَّكَاةِ وَحِجِّ الْبَيْتِ وَصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْوَلَايَةِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَجُعِلَ فِي أَرْبَعٍ مِنْهَا رُحْصَةٌ وَلَمْ يُجْعَلْ فِي الْوَلَايَةِ رُحْصَةٌ...<sup>۳</sup>

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۲/ ۱۸.

۲. همان، ۲/ ۱۹.

۳. صدوق، محمد بن علی، خصال، ۱/ ۲۷۸.

در این روایت به امکان ترک سایر ارکان یعنی نماز، زکات، حج و روزه در مواقع اضطراری و عدم امکان ترک در خصوص ولایت اشاره شده و بدین ترتیب یکی از تفاوت‌های اساسی بین ولایت با سایر ارکان اسلام تبیین شده است. هم چنین طبرسی ذیل آیه تبلیغ،<sup>۱</sup> بخشی از خطبه روز غدیر پیامبر ﷺ را چنین گزارش کرده است:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّمَا أَكْمَلُ اللَّهُ ﷻ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ فَمَنْ لَمْ يَأْتُمْ بِهِ وَبِمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ وُلْدِي مِنْ صَلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ ﷻ فَ«أَوْلِيكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» وَفِي «التَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» \* لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابَ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»<sup>۲</sup>.

در این روایت نیز، اکمال دین به امامت امیرالمؤمنین علی عليه السلام منوط گشته و سرباززدن از پذیرش امامت او و فرزندانش، موجب حبط عمل و جاودانگی در آتش دوزخ شمرده شده است. روایاتی از این دست که بیانگر نقش اساسی و رکنی ولایت در نظامواره دین اسلام و اهمیت و افضلیت آن نسبت به سایر ارکان است، در موارد متعددی از منابع روایی امامیه گزارش شده است.<sup>۳</sup>

### ب) همبستگی باطن ولایی قرآن و نقش بنیادی ائمه عليهم السلام

براساس روایتی که در بصائر، کافی و تفاسیر قمی و عیاشی از امام کاظم عليه السلام گزارش شده، باطن همه محرمات الهی در قرآن، ائمه جور و باطن همه محللات الهی در قرآن، ائمه حق معرفی شده است. گزارش کلینی از این روایت چنین است:

۱. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» مانده: ۳.

۲. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ۶۱/۱. دیگرانی چون سید بن طاوس نیز در برخی آثار خود این خطبه را گزارش کرده‌اند؛ برای نمونه رک: ابن طاوس، علی بن موسی، البقیین، ص ۳۵۳؛ همو، التحصین، ص ۵۸۴.

۳. برای مشاهده نمونه‌های بیشتر، رک: برقی، احمد بن محمد، محاسن، ۲۸۶/۱؛ عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر، ۱۹۱/۱؛ کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲۱/۲ و ۶۲/۴؛ صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ۷۴/۲؛ همو، امالی، ص ۲۶۸؛ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ۱۵۱/۴.

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي وَهَبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾ قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الجَوْرِ وَجَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الحَقِّ.<sup>۲</sup>

در روایاتی که به بیان اقسام آموزه‌ها و احکام قرآن می‌پردازند، شواهدی در تأیید مضمون روایت اخیر وجود دارد؛ از جمله در روایتی از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است:

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ رُبْعٌ فِينَا وَرُبْعٌ فِي عَدُونِنَا وَرُبْعٌ سُنَنٌ وَأَمْثَالٌ وَرُبْعٌ فَرَائِضٌ وَأَحْكَامٌ.<sup>۳</sup>

در این حدیث صحیح‌السند که روایت آن همگی از ثقات جلیل‌القدر هستند، آیات قرآن و آموزه‌های مندرج در آنها به چهار گونه تقسیم شده‌اند: بخش نخست دربارهٔ ائمه علیهم السلام و شئون و مقامات ایشان، بخش دوم دربارهٔ دشمنان ایشان و بخش سوم و چهارم دربارهٔ سنت‌ها، مثل‌ها، فرائض و احکام شرعی معرفی شده است. باید توجه داشت که اولاً، این تقسیم رباعی لزوماً به معنای تقسیم حسابی نبوده است. در نتیجه به معنای متساوی بودن حجم اقسام آن نیست و می‌تواند صرفاً در مقام بیان اقسام گوناگون آیات به لحاظ موضوع و مفاد باشد. ثانیاً، لزوماً همهٔ آموزه‌های یادشده در این روایت، در لایهٔ ظاهر و ازگان قرآن قرار ندارد و چه بسا بخش مهمی از آن در لایهٔ باطنی قرآن نهفته باشد. برای این دوانگاره در تحلیل روایت

۱. اعراف: ۳۳.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۳۷۴/۱. برای مشاهده منابع دیگر: صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۳۳/۱؛ عیاشی، محمد بن مسعود، همان، ۱۶/۲؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر، ۲۳۰/۱.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۶۲۸/۲.



یاد شده، مؤیدات و قرائنی وجود دارد؛ از جمله این که اگر مراد از آیات بیانگر احکام در این روایت، آیات الاحکام شرعی فرعی باشد، هم چنان که مشهور است، تعداد آنها پانصد یا قریب به پانصد آیه است<sup>۱</sup> که کمتر از یک دهم آیات قرآنی را در بر می‌گیرد و اگر مراد از احکام، معنای عام آن و مراد از آیات احکام، افزون بر فروع شرعی، آیات بیانگر موضوعات اخلاقی و اعتقادی نیز باشد، قریب به نیمی از آیات قرآن را شامل خواهد شد<sup>۲</sup> و در هر دو صورت، مراد از ربع در روایت یاد شده نمی‌تواند، ربع حقیقی و حسابی باشد.

هم چنین طبق آن چه از ظاهر آیات قرآنی عیان است، نه تنها ربع حسابی ظاهر تنزیلی قرآن درباره ائمه طاهرين علیهم السلام نیست، بلکه بر اساس آن چه در این باره بین دانشوران امامیه مُسلّم و پذیرفته شده است، تعداد معدودی از آیات می‌تواند در لایه ظاهری واژگان درباره ائمه طاهرين علیهم السلام تلقی شود. بنابراین، ربع یاد شده در روایت نه تنها نمی‌تواند ربع حسابی و حقیقی باشد، بلکه نمی‌تواند محدود به آموزه‌های جای گرفته در سطح ظاهری آیات باشد و ناگزیر باید بخشی از این دست آموزه‌ها در لایه باطنی قرآن نهفته باشد.

توجه به یک نکته دقیق در روایت یاد شده، ما را به باطن ولایی قرآن رهنمون خواهد بود و آن عبارت است از تفاوت ماهوی اقسام یاد شده در این روایت. در این اقسام، هم خاستگاه ست‌ها، مثل‌ها، فرائض و احکام شرعی عمدتاً به حوزه رفتار و مشی عملی انسان‌ها بازمی‌گردد و هم بستر ظهور و بروز مستقیم آنها بر پاشنه کردار و رفتار آدمی می‌گردد؛ در حالی که باورمندی یا ناباوری به ائمه طاهرين علیهم السلام و برخورداری از حب یا بغض ایشان و نیز پایبندی به ولایت یا عداوت ایشان، همگی خاستگاهشان در باور و دل انسان‌ها است و ظهور و بروز آن در مشی عملی و رفتار آدمی، غیر مستقیم و برخاسته از باور به مقام ولایی و شأن امامتی ایشان است.

۱. سیوری، فاضل مقداد، کنز العرفان، ۵/۱.

۲. رک: صادقی فدکی، سید جعفر، «بررسی و نقد پنج دیدگاه مطرح درباره تعداد آیات الاحکام قرآن کریم»، پژوهش‌های فقهی، سال هفتم، شماره ۱، ص ۶۱.

با این توضیح و با بهره‌گیری از برخی دیگر از روایات که در ادامه به آنها می‌پردازیم، مفهوم و معنای باطن ولایی قرآن بیشتر نمایان می‌شود. در گزارشی که طبرسی در احتجاج از خطبه روز غدیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارائه داده و پیش‌تر به بخشی از آن اشاره رفت، درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین آمده است:

مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا عَلِيٌّ أَنْصَرَكُمْ لِي وَأَحَقُّكُمْ بِي وَأَقْرَبُكُمْ إِلَيَّ وَ  
 أَعَزُّكُمْ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنَا عَنْهُ رَاضِيَانِ وَمَا نَزَلَتْ آيَةٌ رِضَى إِلَّا فِيهِ وَ  
 مَا خَاطَبَ اللَّهُ «الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا بَدَأَ بِهِ وَلَا نَزَلَتْ آيَةٌ مَدَحٍ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا  
 فِيهِ وَلَا شَهِدَ بِالْجَنَّةِ فِي «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ» إِلَّا لَهُ وَلَا أَنْزَلَهَا فِي  
 سِوَاهُ وَلَا مَدَحَ بِهَا غَيْرَهُ... ۲

مطابق آن چه درباره روایت انقسام قرآن گذشت، در این روایت نیز انحصار آیات مدح به شأن امیرالمؤمنین علی علیه السلام نمی‌تواند در سطح ظاهر تنزیلی قرآن باشد؛ زیرا بنا بر گزارش‌های متقن تاریخی که دست‌کم درباره شأن نزول شمار معتنا بهی از آیات قرآنی به ما رسیده است، چنین مطلبی در خصوص ظاهر الفاظ قرآن با چنین کلیت و تعمیمی درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام صادق نخواهد بود. بنابراین ناگزیریم چنین حصری را بر باطن ولایی قرآن تطبیق کنیم.

در روایتی که در تفسیر عیاشی آمده، مضمون روایت اخیر به سایر ائمه علیهم السلام تعمیم داده شده است:

عن محمد بن مسلم قال: قال أبو جعفر علیه السلام: يا محمد! إذا سمعت  
 الله ذكر أحداً من هذه الأمة بخير فنحن هم وإذا سمعت الله ذكر قوماً  
 بسوء ممن مضى فهم عدونا. ۳

در روایت دیگری که کلینی و دیگران آن را گزارش کرده‌اند، مفاد روایت یادشده، با تعمیمی فراخ‌تر به شیعیان ائمه علیهم السلام گسترانیده شده که لابد از باب پیروی از

۱. انسان: ۱.

۲. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ۶۱/۱.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر، ۱۳/۱.

ائممه عليهم السلام و پذیرش ولایت ایشان است:

قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! مَا مِنْ آيَةٍ نَزَلَتْ تُقَوِّدُ إِلَى الْجَنَّةِ وَلَا تُذَكِّرُ أَهْلَهَا  
بِخَيْرٍ إِلَّا وَهِيَ فِيْنَا وَفِي شِيعَتِنَا وَمَا مِنْ آيَةٍ نَزَلَتْ تُذَكِّرُ أَهْلَهَا بِشَرٍّ وَلَا  
تُسَوِّقُ إِلَى النَّارِ إِلَّا وَهِيَ فِي عَدُوِّنَا وَمَنْ خَالَفَنَا<sup>۱</sup>

با نظر داشت روایاتی که در توضیح سبک بیانی قرآن وارد شده‌اند و آن را از باب  
کنایه و تمثیل دانسته‌اند، از جمله این روایت:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ  
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: نَزَلَ الْقُرْآنُ بِآيَاتِكِ أَعْنِي وَ  
اسْمِعِي يَا جَارَةَ<sup>۲</sup>.

و نیز بر پایه آن چه تاکنون از ارتباط باطن ولایی قرآن و شأن اساسی ائمه عليهم السلام در  
نظامواره دین بیان شد، روشن می‌گردد که باطن ولایی قرآن، تمام نیکی‌ها و  
مدایح یادشده در قرآن و دوربودن از پلیدی‌ها و زشتی‌های مطرح در آن در همه  
ابعاد اخلاقی، اعتقادی و تشریحی است که مصداق انحصاری آن در مرتبه تمام  
و کمال، ائمه طاهرين عليهم السلام به عنوان والیان امور و الگوهای راستین دین هستند.

jep.emamat.ir

### جمع بندی

بر پایه آن چه گذشت، بطن و تأویل از ویژگی‌های عام آیات قرآنی است که روایات  
پرشماری در منابع امامیه به بیان آنها پرداخته‌اند. نقطه کانونی این دست از  
روایات بر ولایت ائمه طاهرين عليهم السلام متمرکز است. دیریابی، مسیر پرچالش نقل  
و مبطن بودن و صعوبت نهفته در روایات تأویلگر آیات بر مقامات ائمه عليهم السلام،  
موجب می‌شود تا در تحلیل آنها و در نتیجه در بازنمایی باطن ولایی قرآن، برخی  
ویژگی‌های خاص این دست از روایات را لحاظ نماییم؛ تقسیم معارف بطنی و  
تأویلی قرآن به دو گونه عرفی و فراعرفی، فراعرفی بودن دلالت‌ها و روابط بین تنزیل

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۳۶/۸؛ صدوق، محمد بن علی، فضائل الشیعة، ص ۲۵؛

دیلمی، حسن، أعلام الدین، ص ۴۵۴.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۶۳۰/۲.

و تأویل، امکان استقلال معانی فرازهای قرآنی در سطح تأویل و نیز سنجه پذیری نسبی از جمله آنها است. با بررسی روایات بیانگرشان و نقش بنیادین ائمه علیهم السلام در نظامواره دین و نسبت سنجی آن با روایات توصیف کننده باطن قرآن، می یابیم که باطن ولایی قرآن، تمام نیکی ها و مداخل یادشده در قرآن و دوربودن از پلیدی ها و زشتی های مطرح در آن در همه ابعاد اخلاقی، اعتقادی و تشریحی است که در مرتبه تمام و کمال، در خصوص ائمه طاهرین علیهم السلام به عنوان والیان امور و الگوهای راستین دین، مصداق انحصاری می یابد.

## فهرست منابع

### کتاب ها

#### قرآن کریم

نهج البلاغه (سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام)، گردآوری سید رضی، تحقیق: صبحی صالح، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق.

نهج البلاغه (سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام)، گردآوری سید رضی، ترجمه: فیض الاسلام، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام، تهران، ۱۳۷۹ ق.

الوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

ابن طاوس، علی بن موسی، التحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین، دارالکتاب، قم، ۱۴۱۳ ق.

ابن طاوس، علی بن موسی، الیقین، دارالکتاب، قم، ۱۴۱۳ ق.

ابونعیم اصفهانی، احمد، حلیة الاولیاء، دارام القری، قاهره، ۱۹۳۲ م.

اسعدی، محمد، سایه ها و لایه ها، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸ ش.

بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۴ ش.

برقی، احمد بن محمد، المحاسن، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۷۱ ق.

بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ق.

حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ق.

حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تصحیح: هاشم رسولی محلاتی، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ق.

خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، مركز نشر آثار شيعه، قم، ۱۴۱۰ ق.  
دیلمی، حسن بن محمد، أعلام الدين في صفات المؤمنين، مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم،  
۱۴۰۸ ق.

زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان في علوم القرآن، دار المعرفة، بيروت، ۱۴۱۰ ق.  
زمخشري، محمود بن عمر، ربيع الأبرار و نصوص الأخيار، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.  
سیوری، مقداد بن عبدالله، كنز العرفان، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۳ ش.  
سیوطی، جلال الدين عبدالرحمن، الاتقان في علوم القرآن، دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۴۲۱ ق.  
سیوطی، جلال الدين عبدالرحمن، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، كتابخانه آية الله مرعشی  
نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.

شاکر، محمد کاظم، روش های تأویل قرآن، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۶ ش.  
صدوق، محمد بن علی، الامالی، اعلمی، بيروت، ۱۴۰۰ ق.  
صدوق، محمد بن علی، الخصال، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲ ش.  
صدوق، محمد بن علی، علل الشرايع، داوری، قم، ۱۳۸۵ ش.  
صدوق، محمد بن علی، عيون اخبار الرضا عليه السلام، تصحيح: مهدي لاجوردی، جهان، تهران،  
۱۳۷۸ ق.

صدوق، محمد بن علی، فضائل الشيعة، اعلمی، تهران.

صدوق، محمد بن علی، معاني الاخبار، تحقيق: علی اکبر غفاری، اسلامی، قم، ۱۴۰۳ ق.  
صدوق، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، اسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.  
صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلی الله عليهم، تحقيق:  
محسن كوچه باغی، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۴ ق.  
طباطبایی، سید محمد حسین، الميزان في تفسير القرآن، اسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.  
طباطبایی، سید محمد حسین، قرآن در اسلام، دار الكتب الإسلامية، تهران، ۱۳۵۳ ش.  
طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، تحقيق: محمد باقر خراسان، مرتضی،  
مشهد، ۱۴۰۳ ق.

طبری، محمد بن جریر، جامع البيان في تفسير القرآن، دار المعرفة، بيروت، ۱۴۱۲ ق.  
طحاوی، ابو جعفر، عقيدة الطحاوية، مؤسسة فرهنگي تبيان، قم، ۱۳۸۷ ش.  
طوسی، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، تحقيق: محمد باقر خراسان، دار الكتب الإسلامية،  
تهران، ۱۴۰۷ ق.

- طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، دارالمعارف الاسلامية، قم، ۱۴۱۱ ق.
- عاملی اصفهانی، محمد طاهر، مرآة الانوار و مشکوة الاسرار، مقدمه تفسیر البرهان، بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، المطبعة العلمية، تهران، ۱۳۸۰ ق.
- فارسی، علی بن بلبان، الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، دارالکتب العلمية، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
- فیض کاشانی، محمد محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، الصدر، تهران، ۱۴۱۵ ق.
- فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ ق.
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، دارالکتاب، قم، ۱۴۰۴ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامية، تهران، ۱۴۰۷ ق.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- هاللی، سلیم بن قیس، اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله، ترجمه: اسماعیل انصاری خوئینی، الهادی، قم، ۱۴۱۶ ق.
- هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۲ ق.

## مقالات

- حسین پوری، امین، «تأویل قرآن به مقامات اهل بیت علیهم السلام؛ مبانی و پیش فرض ها»، پژوهش های قرآنی، شماره ۷۰، تابستان ۱۳۹۱ ش.
- صادقی فدکی، سید جعفر، «بررسی و نقد پنج دیدگاه مطرح درباره تعداد آیات الاحکام قرآن کریم»، پژوهش های فقهی، سال هفتم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۰ ش.
- عابدینی، احمد، «حجیت فرازهای قرآن کریم»، بینات، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۷۶ ش.